

مجله علمی - پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان

دوره دوم، شماره هجدهم و نوزدهم

پاییز و زمستان ۱۳۷۸، صص ۹۸ - ۷۱

زمینه‌ها و علل شکل‌گیری قیام غریب‌شاه گیلانی

(۱۳۸۰ ه. ق)

دکتر جهانبخش ثواقب*

چکیده

محور اصلی بحث در این مقاله، بررسی زمینه‌ها و علل شکل‌گیری یکی از قیام‌های عصر صفویه است که در سال ۱۰۳۸ هجری، در آغاز زمامداری شاه‌صفی (۱۰۵۲-۱۰۳۸ ه. ق) در ایالت گیلان به وقوع پیوست و به قیام «غریب‌شاه» و «عادل‌شاه» معروف شده است. هر چند طراحان اولیه این قیام تعدادی از اعیان و بزرگان ناراضی محلی بودند، لیکن به سرعت دامنه آن گسترده شد و بسیاری از مردم شهرها و روستاهای گیلان در مخالفت با دولت مرکزی، با قیام همراه شدند. اعیان و بزرگان به قصد دستیابی به قدرت دودمانی و محلی، و مردم فرودست مناطق گیلان بر ضد نظام اقتصادی موجود و بهره‌کشی‌های عمال دولت از آنان، از فرصت پیش‌آمده بهره جستند و قیام گسترده‌ای را ترتیب دادند. تبیین این قیام، بررسی زمینه‌ها و علل بروز، شناخت عوامل شکست و پیامدهای آن هدف اصلی این مقاله است.

واژه‌های کلیدی

بیه‌پیش، بیه‌پس، گیلان، غریب‌شاه، عادل‌شاه، شاه‌صفی، املاک خاصه، ساروخان، شاه‌عباس، صفویه

مقدمه

ایالت گیلان در عصر صفویه هم به لحاظ سیاسی و هم از جنبه اقتصادی، از اهمیت خاصی برخوردار بود. این ایالت که در دوران گذشته، «هیرکانیا» نامیده می‌شد در ساحل جنوبی دریای خزر واقع است و رشته جبال مرتفع البرز، آن را از سرزمین‌های جنوبی جدا کرده است. خاکش بسیار حاصلخیز است و رودخانه‌های زیادی در آن جریان دارد. ایالت گیلان نواحی زیادی را در برمی‌گرفت و گاهی طبرستان و مازندران نیز جزو آن محسوب و عنوان «دارالمرز» به آن اطلاق می‌شده است. مردم گیلان جسور و دلیر و مغرور بودند؛ به‌خصوص اهالی نواحی واقع میان مازندران و گسکر که به علت موانع طبیعی و جدایی از بقیه قسمت‌های ایران، از حکومت مرکزی اطاعت نمی‌کردند و به سلاطین ایران وقعی نمی‌نهادند.

در دوره‌های تاریخی پیش از صفویه، در این ایالت سلاطین کوچکی به استقلال حکومت می‌کرده‌اند که در عصر صفویه، اعقاب آنها در گوشه و کنار آن، روزگار می‌گذراندند. مقارن ظهور شاه اسماعیل صفوی، چند حاکم محلی در منطقه گیلان حکومت می‌کردند که شاه اسماعیل در ادامه جنگ‌های خود با ملوک الطوائف داخلی توانست ایالت گیلان را به تصرف درآورد.

ایالت گیلان در خلال دوره صفویه، بارها دستخوش شورش و قیام برضد دولت مرکزی شد که با واکنش نیروهای نظامی صفویه مواجه گردید. حکام محلی گیلان هر بار به قصد حکمروایی مستقل، از اطاعت دولت صفویه سر باز می‌زدند که این امر دخالت قزلباشان در امور گیلان را به دنبال داشت، تا اینکه با شورش خان احمدخان گیلانی در آخرین سالهای سده دهم هجری قمری، شاه‌عباس توانست با شکست و فراری دادن او و برانداختن حکومت محلی گیلان، آن ایالت را به «خاصه» تبدیل کند و اداره آن را به‌دست وزیر اعزامی واگذار نماید.

شاه‌عباس برای تحکیم قدرت دولت مرکزی، اگر چه توانست قیام‌های محلی را به‌شدت فرونشاند و حکومت محلی گیلان را براندازد، لیکن تحرکاتی که همچنان در میان بزرگان محلی برای بیرون رفتن از یوغ صفویه و به‌دست آوردن حکمروایی در گیلان وجود داشت به کلی از میان نرفت. در واقع قدرت و تسلط شاه‌عباس در طول زمامداری که با درایت و کفایت توأم بود، اگر چه مانع از تسلط مجدد حکام و امرای محلی به

قدرت شد، لیکن نتوانست این روحیه را از آنان سلب نماید، لذا پس از مرگ وی و مقارن جلوس شاه صفی بر تخت سلطنت، دولت صفوی با قیامهایی از جانب مردم روبه‌رو شد که قیام مردم گیلان در سال ۱۰۳۸ ه. ق از این نمونه است.

بحث و بررسی

در بررسی چگونگی وقوع قیام غریب‌شاه در عصر شاه صفی، چند نکته را باید مورد توجه قرار داد:

۱- بررسی زمینه‌های تاریخی قیام مردم گیلان در خلال دوره صفویه در قالب نگرش بر اوضاع سیاسی گیلان

۲- زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی قیام

۳- علل خاص مؤثر در شکل‌گیری قیام

پس از بررسی و تحلیل زمینه‌ها و علل شکل‌گیری قیام، می‌توان به تبیین اصل حادثه و پیامدها و عوامل نافرجامی آن پرداخت و دیدگاه مورخان رسمی عصر را درباره قیام ارزیابی کرد.

زمینه‌های تاریخی قیام

چندین قرن پیش از آنکه سلسله صفویه در ایران استقرار یابد، سرزمین گیلان به دو قسمت تقسیم شده بود: یکی «بیه‌پیش» به مرکزیت لاهیجان که به قسمت شرقی سفیدرود گفته می‌شد و دیگر «بیه‌پس» یا قسمت غربی سفیدرود که مرکز آن شهر رشت بود. مردم گیلان، آب را «بیه» می‌گفتند و چون سفیدرود در میان آن ولایت جاری است، یک طرف را بیه‌پیش و طرف دیگر را بیه‌پس و همچنین «روپیش» و «روپس» یا پسا گیلان نیز می‌نامیدند. لذا دو قدرت نیز در گیلان به ظهور رسید که مرکز اولی در لاهیجان یعنی گیلان خاوری و دیگری در فومن یا رشت محل فرماندهی گیلان باختری بود (۱۱/ ص ۱۶۵ و ۱/ ص ۱۱۰).

حکومت بیه‌پس به‌طور موروثی متعلق به خاندان «دباج» یا اسحاق‌وند (سلطین اسحاقیه) بود که نسب خود را به پادشاهان ساسانی می‌رساندند. امیره دباج حکمران معروف این ناحیه به سبب استحکام قلاع خود و اتکا به وضع جغرافیایی گیلان

که سرزمینی کوهستانی و پوشیده از جنگل بود از ایلخانان مغول، چنان که انتظار داشتند، اطاعت نمی‌کرد و همین امر منجر به انجام حملاتی از جانب ایلخانان مغول به گیلان گردید. از آن پس تا ایام شاه اسماعیل صفوی، اوضاع گیلان دستخوش حوادث و درگیری‌های داخلی نوادگان امیره دباچ و از طرفی درگیری‌ها و زد و خورد بین گیلان بیه‌پس و بیه‌پس بود، به گونه‌ای که حتی در زمان توقف شاه اسماعیل در لاهیجان، درگیری بین میرزاعلی فرزند سلطان محمد حاکم بیه‌پس و امیراسحاق فومنی حاکم بیه‌پس که به ضدیت با میرزا علی برادر زن خود پرداخت، در جریان بود که هیچ‌کدام از آن بهره‌ای نیافتند. قرار متارکه جنگ بین دو قسمت گیلان در همان سالی بسته شد که اسماعیل صفوی خود را شاه خواند، یعنی در سال ۹۰۷ ه. ق (۱۸ / صص ۱۷۱-۹ و ۱۵ / ص ۱۳۶).

وقایع گیلان در عصر اسماعیل و طهماسب

پس از درگذشت امیراسحاق، مجدداً درگیری بین جانشینان او و گیلان بیه‌پس واقع شد و همین ستیزه‌ها موجب دخالت شاه اسماعیل در اوضاع گیلان گردید که سپاهیان او چند بار ناگزیر مصمم به تصرف بیه‌پس شدند. در یکی از این لشکرکشی‌ها در سال ۹۱۲ ه. ق که شاه اسماعیل تصمیم به تصرف بیه‌پس گرفت، امیرحسام‌الدین، زن و پسر خود امیره دباچ را نزد شاه فرستاد و خواستار بازگشت سپاه صفوی گردید و شاه نیز پذیرفت (۱۲ / صص ۱۱۷ و ۱۸ / ص ۲۶۱).

پس از فوت امیرحسام‌الدین در سال ۹۲۲ ه. ق حکومت بیه‌پس در دست پسر او امیره دباچ قرار گرفت. وی ابتدا سر از اطاعت شاه اسماعیل پیچید، لیکن چون پادشاه صفوی آهنگ تسخیر گیلان کرد، امیره دباچ که در برابر وی یارای مقاومت ندید، ناچار در ۹۲۴ ه. ق به اطاعت او گردن نهاد و از شاه لقب «مظفر سلطان» گرفت و در گیلان سکه به نام شاه اسماعیل زد. امیره دباچ پیوند خود را با شاه از طریق ازدواج با خیرالنساء بیگم دختر شاه اسماعیل محکمتر کرد. از این تاریخ تا سال ۹۳۰ ه. ق سال مرگ شاه اسماعیل، روابط گیلان با دربار صفوی حسنه بود، لیکن امیره دباچ در زمان شاه طهماسب اول از دولت صفوی روی برتافت و چون سلطان سلیمان خان قانونی، پادشاه عثمانی، در سال ۹۴۰ ه. ق، بر آذربایجان تاخت، به سپاه او پیوست و مورد لطف سلطان عثمانی قرار گرفت. اما سرانجام سه سال بعد در شروان به دست سرداران

قزلباش گرفتار و به فرمان شاه طهماسب به قتل رسید. از این سال، (۹۴۳ ه.ق) پادشاه صفوی، حکومت بیه‌پس را به خان احمد حاکم بیه پیش بخشید و بدین صورت حکومت هر دو ناحیه به دست وی افتاد. خان احمد پس از درگیری با سلطان محمد کهدم و پسر او امیره شهنشاه و کشتن آنان و شکست نیروهایش توانست ولایت بیه‌پس را تصرف نماید، زیرا پس از فرار مظفر سلطان به شروان، مدتی در ولایت بیه‌پس هرج و مرج حاکم بود تا اینکه امیر سلطان محمد کهدم به دعوی خویشی مظفر سلطان و به داعیه وراثت ملک گیلان، با بزرگان و اشراف و اعیان و سرداران سپاه بیه‌پس متفق شده و در رشت قدرت گرفت (۱۷ / صص ۳۰-۱۱ و ۱۵ / صص ۵۷ و ۸۶).

خان احمد که در این زمان حکومت هر دو ناحیه گیلان به او رسید و پسر سلطان حسن، از سادات امیرکیای ملاطی حسنی بود. عم او کارکیا میرزا علی در زمان سلطنت ترکمانان آق‌قویونلو، در لاهیجان حکومت می‌کرد و پس از آنکه اسماعیل در هفت سالگی به کمک مریدان صفویه توانست خود را به گیلان برساند، از او به مهربانی پذیرایی کرد و حدود شش سال او را نزد خود نگاه داشت. به همین سبب شاه اسماعیل چون به سلطنت رسید، حکومت گیلان را همچنان بدو بازگذاشت. شاه طهماسب اول نیز پس از آنکه مظفر سلطان حکمران گیلان بیه‌پس را کشت، حکومت آن قسمت را به خان احمد برادرزاده کارکیا میرزا علی داد. چون خان احمد در صغر سن بود، شاه طهماسب حکومت گیلان را موقتاً به برادر خود بهرام میرزا داد که خود نارضایتی‌هایی در مردم بیه‌پس ایجاد کرد، لیکن پس از اینکه خان احمد به سن رشد رسید، شاه طهماسب حقوق او را رعایت کرد و او را حکمران بیه‌پس شناخت و بیه‌پس را نیز ضمیمه قلمرو او کرد.

خان احمد به تدریج رشد کرد و در کارها مستقل شد. پس از تسلط بر گیلان بیه‌پس، و بالا گرفتن تظلمات و تحکّمات او و غارت و چپاول آن ناحیه، اشراف و اعیان بیه‌پس، پس از مصلحت‌اندیشی، امیره شاهرخ را که با سلسله اسحاقیه نسبت دوری داشت، به پسری امیره حسام‌الدین برداشتند و از خلخال به گیلان آوردند. وی مدت هفت سال، به امر سلطنت گیلان بیه‌پس مشغول بود و به روش سلاطین سابق گیلان، احکام و ارقام خود را طغرا می‌کشید و مهر و نشان می‌کرد، و در عین حال سکه و خطبه به نام شاه طهماسب می‌کرد. لیکن خان احمد خان حاکم لاهیجان بارها از او نزد شاه

طهماسب بدگویی کرد تا اینکه شاه طهماسب او را به دربار طلبید و سرانجام به قتل رسانید (۱۷ / صص ۳۱-۳۳ و ۱ / ص ۱۱۰).

شاه طهماسب بعداً حکومت گیلان بیه‌پس را به سلطان محمودخان فرزند مظفر سلطان داد و منصب وکالت او را به کارکیا احمد سلطان فومنی سپرد و اتالیقی (لله‌گی، محافظت) او را به داشدار بیک صفوی، شوهر خواهر مظفر سلطان داد و آنگاه او را روانه گیلان بیه‌پس نمود. سلطان محمودخان در ۱۲ ربیع‌الاول سال ۹۶۵ ه. ق. وارد رشت و دارالاماره خویش گردید و مدت پنج سال به حکومت پرداخت تا اینکه احمد سلطان به سببی از او اندیشناک گشت و به شاه طهماسب نوشت که او لیاقت سلطنت و ریاست ندارد، بدان امید که شاه حکومت گیلان بیه‌پس را به اقطاع او مقرر خواهد کرد. به فرمان شاه طهماسب هر دو را به قزوین آوردند. شاه طهماسب، سلطان محمودخان را به شیراز فرستاد و میرغیاث‌الدین محمد شیرازی را به معلمی وی انتخاب کرد، اما خان احمدخان که با سلاطین اسحاقیه عداوت قدیمی و خصومت شدید داشت، با اعزام یکی از معتمدان خود توانست معلم را بفریبد و او نیز با زهر، سلطان محمودخان را کشت و خود در لاهیجان نزد خان احمد پناه گرفت.

شاه طهماسب به سبب این قضیه از خان احمدخان حاکم گیلان بیه‌پس رنجیده‌خاطر شد و چون از تحویل دادن میرغیاث‌الدین محمد نیز به فرستادگان شاه در چند نوبت امتناع ورزید، خشم شاه از او افزونتر گشت، زیرا از اطاعت شاه طهماسب سرباز زد. با قتل یولقلی سلطان، ایلچی شاه طهماسب به فرمان خان احمد که به جهت استحکام امور سرحد و سامان گیلان بیه‌پس و بیه‌پس و توابع آمده بود و انحرافات دیگری که از خان احمد سرزد، خشم شاه برانگیخته شد و با صدور فرمانی معصوم بیگ اعتمادالدوله را در رأس سپاهی از اردبیل و مغان و ارسبار رود و قزل‌آغاج، لنگرکنان و خلخال و طارم مأمور کرد تا به اتفاق حکام محلی دیگر چون حاکم طالش آستارا، حاکم گسکر و حاکم کهدم به گیلان بیه‌پس حمله نمایند و خان احمدخان را دستگیر کنند.

سرانجام پس از چند جنگ، خان احمد (در سال ۹۷۵ ه. ق.) دستگیر شد و به فرمان شاه ابتدا به قلعه قهقهه و سپس به قلعه اصطخر فارس فرستاده شد و در آنجا زندانی گردید (۱۵ / صص ۱۲۸-۱۳۰ و ۱۷ / صص ۳۱-۶۲ و ۱ / صص ۱۱۴-۱۱۰).

شاه طهماسب پس از دستگیری خان احمد، حکومت بیه‌پس را به جمشیدخان فرزند سلطان محمود داد. این شخص پس از مرگ پدر (که بر اثر توطئه خان احمد به قتل رسید) متولد شد و شاه طهماسب ضمن موسوم نمودن او به جمشید، تربیت او را برعهده داشتار بیک صفوی گذاشت که مدت هفت سال در خلخال این مأموریت را انجام داد. در ایام حکومت جمشیدخان که ۱۸ سال طول کشید، ساکنان گیلان بیه‌پس در امتیت به سر می‌بردند، امور به دست احمدسلطان که در مرتبه وکالت استقلال به هم رسانیده بود، قرار داشت. وی برای جمشیدخان از شاه طهماسب نیز دختر طلبید و او هم خدیجه بیگم از شاهزاده خانم‌های صفوی را به عقد جمشید درآورد و روانه گیلان نمود. اما بعد بین جمشیدخان و احمدسلطان کدورت رخ داد که در نتیجه احمدسلطان از وکالت عزل و شخصی به نام کامران میرزا به جای او منصوب شد. لیکن کامران میرزا با خدعه توانست جمشیدخان را به قتل رساند (۱۷ / صص ۷۸-۵۳ و ۱۵ / صص ۱۳۰-۱۲۹ و ۲۳ / صص ۶۳۳-۶۲۶). این امر خود موجب بروز شورش و اختلافاتی در گیلان بیه‌پس گردید.

از طرفی پس از گرفتاری خان احمدخان، دواج نام لشته‌نشایی که در خدمت احمدسلطان بود از او برید و مخفیانه به لشته‌نشا رفت و عده‌ای را دور خود جمع کرد و حاکم آنجا را که از طرف شاه طهماسب گماشته شده بود به قتل رسانید. وی خود را به امیره دواج ملقب و سپاه به شهر لاهیجان کشید و آنجا را همراه با لشته‌نشا و توابع تصرف نمود و سرداران و سپهسالاران ولایت بیه‌پس را تابع خود گردانید و مدت یک سال و نیم به حکومت لاهیجان و لشته‌نشا پرداخت. اما سرانجام او نیز در درگیری با نیروهای شاه طهماسب از بین رفت (۱۰ / صص ۵۷۱-۵۷۰ و ۱۷ / صص ۶۱-۵۸).

خان احمد مدت ۱۲ سال در زندان به سر برد تا اینکه با روی کارآمدن محمد خدابنده، با متوسل شدن به مهدعلیا همسر او، از زندان آزاد شد و مجدداً حکمران گیلان بیه‌پس گردید. در مدت پادشاهی محمدخدابنده، به دلیل خویشاوندی خان احمد با مهد علیا، وی در گیلان فرمانروای مطلق بود و خواهر شاه، مریم‌سلطان، را نیز به زنی گرفت، با این ازدواج پایه‌های سلطنت و قدرت وی استوارتر گردید. وی پس از ورود به گیلان سعی نمود با شدت و خشونت بر گیلان بیه‌پس مسلط شود که لطامات و خسارت‌هایی را به مردم وارد کرد (۴ / صص ۶۶-۶۶ و ۱۷ / صص ۶۸-۶۴).

وقایع گیلان در عصر شاه عباس اول

با روی کار آمدن شاه عباس سیاست تمرکزگرایی شدیدی دنبال شد، وی در صدد برآمد که ملوک الطوائفی و سلسله‌های محلی را در کشور براندازد و با ایجاد یک حکومت قوی و مستقل مرکزی، قدرت و فرمان دولت، یعنی شخص شاه را بر تمام کشور حاکم سازد. این امر خان احمد را با خطری جدی روبه‌رو ساخت، زیرا شاه عباس حکومت خان احمد را بر نمی‌تافت و دنبال فرصت و بهانه‌ای بود تا به گیلان لشکرکشی نماید و سرانجام در سال هزار هجری قمری، به حکومت خان احمد پایان داد.

موضع‌گیری‌ها و رفتارهای خان احمد بهانه لازم را برای حمله شاه عباس به گیلان فراهم نمود. در سال ۹۹۸ ه. ق / ۱۵۹۰ م. که سال سوم سلطنت شاه عباس بود، یکی از سرداران شاه به نام محمد شریف خان چاووشلو (از استاجلوها) به علت خشم شاه به گیلان پناه برد و خان احمد از استرداد او سرپیچی کرد. نامه‌ای نیز مبنی بر مصالحه با دولت عثمانی به شاه عباس نوشت و چندی بعد نیز نمایندگانی به دربار عثمانی گسیل داشت. این موارد به علاوه رد پیشنهاد خواستگاری از دخترش برای محمدباقر میرزا (صفی میرزا) پسر شاه عباس، همه موجب ناراحتی شاه صفوی و حمله او به گیلان گردید. تلاشهای خان احمد برای دریافت کمک از تزار روس یا سلطان عثمانی بی نتیجه ماند و او ناگزیر پس از شکست در برابر قوای شاه عباس به شروان فرار کرد و حکومت گیلان در دست سرداران شاه عباس افتاد.^(۱) (۴ / صص ۴۰۲-۳۹۳، ۴۷۴-۴۶۴ و ۱ / صص ۴۱۸، ۴۴۸، ۴۵۱). خان احمد پس از ورود به شروان، وزیر خود خواجه حسام‌الدین لنگرودی را با تحفه‌های فراوان به نزد سلطان مراد سوم عثمانی فرستاد و از او کمک خواست و سپس خود نیز عازم درگاه سلطان عثمانی شد (۴ / ص ۴۶۶ و ۱ / صص ۴۵۰-۴۴۹). خان احمد با توجه به اختلافات مذهبی و سیاسی دولتهای عثمانی و ایران و علاقه دولت عثمانی به تصرف عراق، برای تحقق اهداف خود که همانا حکمروایی مستقل در گیلان بود به تکاپو پرداخت؛ به همین سبب متوجه دولت عثمانی شد و قصد داشت از آن طریق با حمایت یک کشور دیگر به آرزوی خویش نایل گردد. زیرا نزدیکی به دولت عثمانی را تضمینی برای استقلال خود می‌دانست. او حتی شکایاتی نیز به دربار جلال‌الدین اکبر پادشاه مغول هند نوشت و سعی نمود تا از نفوذ او برای خلاصی خود از خشم شاه عباس استفاده کند. از طرفی خان احمد در حقیقت قدرت و نیرومندی و بسط صفویه را نتیجه

تربیت و مجاهدت تبار خویش می‌دانست، لذا اطاعت و آستان‌بوسی معمول آن زمان، با طبع وی موافق نیامد و از این نظر روح سرکشی داشت که نام‌آوری خویش را با دارا بودن حکمرانی مستقل گیلان دنبال می‌کرد.

اسکندریک ترکمان از نامه‌ای که خان احمد برای خواندگار روم فرستاد، نتیجه گرفت که خان احمد برای بقای خود حاضر شد گیلان را پیشکش سلطان عثمانی نماید و در تحت لوای او به بقا و فرماندهی خود ادامه دهد.^(۲) (۱ / ص ۴۴۹). از این نظر می‌توان چنین استنتاج کرد که وی برای عدم اطاعت از شاه‌عباس و حفظ موجودیت خود به این کار تن داد، با اینکه شاه‌عباس و سایل سلطه او را در گیلان فراهم آورد، لیکن او بدان راضی نشد. همچنین می‌توان گفت شاید احمدخان می‌خواست با ایجاد جنگ و جدال بین شاه‌عباس و سلطان عثمانی، نظر شاه را به جای دیگر معطوف و خود به آرزوی دیرینه‌اش برسد. اقدامات خان احمد قبلاً موجی از نفرت را در دل شاه صفوی برانگیخته بود و شاه می‌خواست در وقت مقتضی، خان احمد را به بند بکشد، ولی او نیز از عواقب کار اطلاع داشت، می‌دانست که یگانه راه همبستگی بین او و شاه صفوی، تسلیم محض و آستان‌بوسی مسند قدرت است که این را احمدخان بر نمی‌تافت.

نامه‌های سلطان عثمانی به شاه‌عباس درباره خان احمد (۱۶ / صص ۱۰۴۴-۱۰۳۹ و ۴ / صص ۴۶۷-۴۶۸) و سرزمین گیلان و شکایات خان احمد به پادشاه گورکانی هند (۸ / ص ۲۸۱). همه بی‌نتیجه ماند و او نتوانست به گیلان بازگردد. شاه‌عباس پس از فرار خان احمد، ولایات گیلان را به سردارانی که موجب شکست خان احمد شده بودند داد. از آن جمله ولایت لشته‌نشا را به میرعباس سلطان سپهسالار او داد و سپهسالاری لاهیجان را به طالشه‌کولی یکی دیگر از سرداران او سپرد. علی‌بیک سلطان وکیل و سرپرست ابراهیم خان والی گیلان بیه‌پس را هم به لقب خانی و حکومت بیه‌پس مفتخر ساخت (۱ / ص ۴۵۱ و ۱۷ / ۱۳۹-۱۳۵ و ۴ / صص ۴۷۶-۴۷۴). اما پس از چندی بوسعید نامی از سران گیلان با طالشه‌کولی سپهسالار لاهیجان و گروهی از سرداران بیه‌پس و بیه‌پس مصمم شدند که استقلال از دست رفته گیلان را تجدید و حکام و سپاهیان قزلباش را از آن سرزمین بیرون کنند. پس در شهر لاهیجان دولتی مستقل به وجود آوردند و سه فرستاده نزد خان احمدخان به استانبول فرستادند تا به کشور بازگردد. سختگیریهای سرداران و مأموران شاه در گیلان، و از طرفی روحیه رام نشدنی و بی‌باک گیل‌ها، و تلاش

حکام محلی برای بازیافتن موقعیت از دست رفته در بروز شورش مؤثر بود. لیکن با انتشار این خبر، شاه عباس که قصد برانداختن حکومت‌های محلی را داشت، برای تحقق سیاست تمرکزگرایی، بار دیگر فرهادخان قرامانلو را با قوای کافی برای تنبیه شورشیان روانه گیلان کرد. در همان حال حکومت گیلان بیه پیش را نیز به فرهادخان سپرد و او را به لقب فرزندی مفتخر گردانید. سرداران قزلباش در اندک زمانی لاهیجان را گرفتند و دولت نویناد گیلان را بر هم زدند و بوسعید و طالشه کولی به جنگ‌ها فرار کردند. در همان سال علی خان حکمران بیه پس نیز شورش کرد که فرهادخان قرامانلو توانست او را شکست دهد و با دستگیری او، سراسر گیلان دوباره به اطاعت پادشاه صفوی درآمدند. بوسعید و طالشه کولی را نیز پس از چندی در جنگ‌های گیلان دستگیر کردند و به دستور شاه کشتند (۱ / صص ۴۶۳-۴۶۱، ۴۹۱ و ۱۷ / صص ۱۵۴-۱۴۷).

با کشته شدن میرعباس سلطان سپهسالار خان احمد به تحریک شاه عباس، مجدداً شورش دیگری در لشته نشا پدید آمد. میرعباس که قبلاً از خان احمد رویگردان شده و به شاه عباس پیوسته بود، از طرف او به حکومت لشته نشا منصوب شد، ولی غالباً در مصاحبت شاه به سر می برد. شاه عباس که به نحوی قصد داشت شر او را از سر خود کم کند با ترفندی موجبات به قتل رسیدن او را فراهم کرد (۱ / ص ۴۹۹ و ۱۷ / ص ۱۶۴، ۱۶۶). از این رو، یکی از بستگان میرعباس سلطان به نام کارکیا علی حمزه در سال ۱۰۰۳ ه. ق در لشته نشا سر به طغیان برداشت و غیبت درویش محمدخان روملو از سرداران قزلباش را که به جای فرهادخان به حکومت بیه پیش منصوب شده بود، غنیمت شمرد و با ده هزار تن از مردم همراه خود بر لاهیجان تاخت و آن شهر را غارت کرد. اما او هم نتوانست استقلال گیلان بیه پیش را تجدید کند و به دست سرداران قزلباش کشته شد. شاه عباس در پی خبر این شورش به درویش محمدخان دستور قتل عام ولایت لشته نشا را داد (۱۷ / صص ۱۷۲-۱۶۹ و ۱ / صص ۵۱۴-۵۱۳ و ۴ / صص ۵۴۶-۵۴۰). با اینکه وی سه روز به مردم مهلت داد که خود را از معرکه کنار بکشند، اما سرانجام «آدم بسیار از صوفی و چینی [چگینی] از روملو و ملازمان امرای بیه پس، به اتفاق سپهسالاران و اعیان داخل بلاد لشته نشا و بلوکات شده، جمعی کثیر از مردم لشته نشا و توابع، عرضه تیغ یاسا گشتند و اسیر و برده بسیار به دست لشکریان افتاده، نهب و تاراج بی حد و حصر نمودند» (۳) (۱۷ / ص ۱۷۱).

خان احمدخان حاکم فراری گیلان بیه پیش که در استانبول به سر می برد پس از

مرگ سلطان مراد سوم، در سال ۱۰۰۳ ه. ق به بغداد رفت و سرانجام در همانجا در سال ۱۰۰۵ ه. ق درگذشت (۱ / ص ۵۲۹). گیلان نیز به دنبال برخوردهای پی‌درپی و کشتارهای متوالی سرانجام در سال ۱۰۰۷ ه. ق به تصرف شاه‌عباس در آمد. وی توانست سراسر گیلان را از تصرف تیولداران و حکام بیرون آورد و آن را جزو املاک خاصه شاهی قرار دهد و حکومت آن سرزمین را به میرزا محمدشفیع خراسانی معروف به «میرزای عالمیان» وزیر فرهادخان قرامانلو سپرد (۱ / صص ۵۱۵، ۸۰۳ و ۱۷ / صص ۲۶۰-۱۷۱). شاه‌عباس در سال ۱۰۰۵ ه. ق / ۱۵۹۶ م. نیز به مازندران لشکر کشیده و چهار سلاله امیران محلی را سرنگون ساخته و مازندران را نیز جزو املاک خاصه خویش قرار داده بود (۱ / صص ۵۱۶-۵۱۸). شاه‌عباس که این‌گونه شورش‌ها و قیام‌ها را با شدت و خشونت فرومی‌نشاند، از فتح خود در گیلان بسیار شاد شد و چون «خاطر خطیر شهریار کشورگشا از مهمات گیلان فراغت یافت چند روزی در دارالسلطنه قزوین نوای عیش و عشرت» (همان / ص ۴۹۹). برافراشت و به جشن و سرور نشست. اما آنگاه که شاه‌عباس در ۱۰۳۸ ه. ق وفات یافت. فرصتی فراهم شد تا داعیه‌دارانی که سالها در انتظار به سر می‌بردند، زمینه را برای اهداف خود که همانا دستیابی مجدد به قدرت در گیلان بود مساعد بیندارند و با تعیین پسر جمشیدخان رشتی به شاهی، علم طغیان برافراشتند.

زمینه اجتماعی و اقتصادی شورش

از نظر اجتماعی جامعه گیلان از دو طبقه تشکیل می‌شد: طبقه فرادست یا حاکم و طبقه فرودست یا محکوم. طبقه حاکم گیلان دارای سنت دیرینه‌ای بود که مطابق فرهنگ محلی به اعمال قدرت و نفوذ خود می‌پرداخت. طبقه حاکم را اعیان سلاله‌های محلی، زمینداران و عمده‌مالکان و صاحبان اقطاع تشکیل می‌دادند. اینان گاه با نفوذ سیاسی و گاه با سلطه اقتصادی خود بر مردم اعمال قدرت می‌کردند. در وضع این طبقه حاکم با سیاست تمرکزگرایی شاه‌عباس اول تغییر پدید آمد. بدین‌صورت که شاه‌عباس پس از تصرف گیلان و برانداختن حکومت محلی خان احمد گیلانی، آن سرزمین را ملک خاصه اعلام کرد و اداره آن به دست مأموران و دیوانیان اعزامی از مرکز افتاد. لذا اعیان و خوانین و اعیان سلاله‌های محلی که موقعیت گذشته خویش را از دست دادند، راه اختفا و انزوا پیش گرفتند و در کمین فرصت نشستند تا مگر روزی مراد خویش بجویند.

به جای اینان، دیوانیان، تحصیلداران و مأموران دولتی قرار گرفتند و به اعمال فشار و ستم بر مردم پرداختند.

در مقابل طبقه حاکم، طبقه محکوم قرار داشت که مرکب از صاحبان حرف، پیشه‌وران، رعایا، کشاورزان و کارگران محلی بود. صاحبان حرف و پیشه‌وران به کارها و مشاغل معمولی جامعه می‌پرداختند و از طبقات مولد جامعه محسوب می‌شدند. رعایا و کشاورزان به کار زراعت و کشاورزی و باغداری و بویژه تولید ابریشم می‌پرداختند. سطح زندگی این طبقه چندان رضایت‌بخش نبود و فشار مالیاتی سنگین بود، زیرا معافیت‌های مالیاتی شاه‌عباس در نواحی مرکزی، شامل منطقه گیلان نمی‌شد. خاصه شدن گیلان که اقتصاد آن بر پایه کشاورزی و کلاً زمینداری قرار داشت، خود موجب افزایش فشار مالیاتی بر مردم گشت بویژه پس از انحصار ابریشم به فرمان شاه که مهمترین کالای آن عصر به شمار می‌آمد و گیلان از نواحی عمده ابریشم‌خیز ایران محسوب می‌شد. تولیدکنندگان ناچار بودند که ابریشم را به عاملان شاه بفروشند که پس از ذخیره‌شدن در انبارهای شاهی، خود شاه‌عباس به طرق مختلف (از طریق کمپانی‌های خارجی، ارامنه و غیره) به فروش آن اقدام می‌کرد.

اراضی خاصه یا خالصه متعلق به شخص شاه بود و عواید آنها مستقیماً به خزانه شاهی داخل می‌شد یا به مصرف مخارج دربار می‌رسید و قسمتی از آنها نیز تیول اعضای دستگاه سلطنتی یا افراد سپاهیان مخصوص شاه و کارمندان و مؤسسات و ادارات بود. از این‌رو، عایدات ایالات خاصه در خود محل نیز صرف امور اقتصادی و رفاه حال عامه نمی‌شد و در مجموع زندگی مردم در فشار و تنگنا قرار می‌گرفت.

حکومت دیرپای وزیران گیلان نیز موجب خستگی و آزدگی رعایا از آنان شده بود (۱۷ / ص ۲۶۱). شورشها و قیامهای گاه‌به‌گاه در خطه گیلان (همان / ص ۱۷۱ به بعد) و لشکرکشی‌های دولت مرکزی برای سرکوب این تحریکات، بر زندگی مردم تأثیر می‌گذاشت و از این رهگذر دستخوش ضرر و زیانها و خساراتی می‌شدند.

قلمرو اراضی خاصه (مثل گیلان و مازندران و نواحی دیگر) به وسیله وزیران و عاملان ویژه‌ای که صرفاً در امور کشوری قدرت داشتند و از طرف دولت شاه تعیین می‌شدند اداره می‌شد. شیوه اداره اینان از لحاظ رعایا بهتر از شیوه اداری حکام و بیگلربیگیان نبود. ساخت دیوانی اداره گیلان قبل از وقوع قیام غریب‌شاه گیلانی، مرکب

از یک وزیر، یک معتمد، چند سپهسالار نظامی، چند دبیر، چند محاسب و مستوفی و افرادی به‌عنوان محصل مالیاتی (جمع‌کنندگان مالیات) بود. به واسطه سابقه مردم گیلان در قیام علیه دولت صفویه طبیعی است که سختگیری و خشونت مأموران دیوانی مرکزی در آن منطقه شدید بود (۱۳ / صص ۱۹۷-۱۸۹). این امر بر مردم فشار وارد می‌کرد و آنان را در برابر این اجحافات آماده و مساعد تحرکات خشن می‌نمود.

در قیام غریب‌شاه نیز اگر چه عده‌ای از بزرگان و ملاکین در پی اهداف خود آغازگر آن شدند، اما با پیوستن توده مردم به این شورش به سرعت طرفداران غریب‌شاه افزایش یافتند و این شورش به شکل یک حرکت اجتماعی از طرف مردم گیلان در واکنش به فشارهای مالیاتی و ظلم عاملان صفوی درآمد. مردم در این قیام گسترده، علیه ظلم و حکومت مرکزی و بی‌عدالتی‌های اجتماعی اعتراض کردند و به‌زودی حکمرانان دولتی را از منطقه دور کردند. به عبارتی، این حرکت اجتماعی که مورخان روسی (۶/ص ۵۵۴). آن را یکی از بزرگترین قیامهای مردمی در قرن یازدهم هجری قمری به حساب آورده‌اند، با شدت گرفتن دامنه آن، رهایی از تسلط مأموران حکومتی و استقلال بیشتر را طلب می‌کرد. تصرف انبارهای ابریشم و کالاهای دیوانی نشان‌دهنده خشم مردم از تحمیلات دولت بر این ولایت بود. زیرا مالیات ابریشم معادل یک سوم محصول، و صدور و فروش ابریشم گیلان را شاه در اختیار داشت و محصول ابریشم گیلان ۸۰۰۰ عدل بود (۱۳ / ص ۲۸۱ و ۵ / ص ۷۴۴). که بالاترین میزان این محصول در کشور بود. انحصار محصول ابریشم که به مقدار زیاد در گیلان به عمل می‌آمد در بروز نارضایتی توده مردم مؤثر بود و آنان برای رهایی از این انحصار و نیز کاستن فشار مالیاتی و تغییر در مناسبات اقتصادی حاکم قیام کردند و مالکان و حکام و متنفذین نیز بیشتر برای مقاصد سیاسی خویش در رأس این قیام قرار گرفتند.

به نوشته اسکندریک ترکمان: «وزرا و عمال گیلان و تحویلداران مال دیوان، از غوغای عام و هجوم لثام سراسیمه گشته، جهت حفظ جان و صیانت ناموس و عیال خود به کنار کشیده، اکثر دست از اموال و اثقال و اعمال باز داشتند و آن بی‌دولتان دست‌درازی‌ها به جهات دیوانی و مملکات تجار و اغنیا و متمولین هر دو ولایت نموده، آلاf و الوف تصرف کرده به باد بی‌نیازی دادند.» (۲ / ص ۱۶).

علل قیام

در بروز قیام غریب‌شاه گیلانی عوامل چندی دخالت داشت که از وضع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی حاکم بر آن ولایت و سابقه گیلان در دارا بودن حکومت‌های محلی نشأت می‌گرفت.

۱- زمینه تاریخی خطه گیلان در قیام و شورش، و عدم اطاعت از سلاطین صفویه که بارها به وقوع پیوسته بود به واسطه سلاله‌های محلی بانفوذی که در این دیار داعیه حکومت داشتند، در بروز این شورش مؤثر بود. زیرا بازماندگان این خاندانهای متنفذ در فرصت‌های مناسب جهت دستیابی به قدرت محلی، به جنگ و جدال با قدرت مرکزی برمی‌خاستند. بنابراین ملاکین و خوانین ناراضی محلی برای کسب قدرت دودمانی خود در منطقه و امارت یافتن در گیلانات از تغییر قدرت سیاسی در دولت صفویه بهره جستند و به شورش پرداختند.

۲- سیاست شدید تمرکزگرایی شاه‌عباس در خوابانیدن شورشهای ایالات و برانداختن حکومت‌های محلی که این امر در گیلان نیز با خشونت انجام گرفت، تا مدتی از بروز شورش جلوگیری کرد، لیکن با مرگ او مالکان و خوانین محلی که موقعیت اقتصادی خود را علاوه بر موقعیت سیاسی بر اثر شیوه جدید مناسبات ارضی شاه‌عباس در گیلان از دست داده بودند، با هدف تغییر اوضاع و مناسب بودن فرصت، دست یازیدن به قیام را راه حلی برای تحقق هدف خویش یافتند.

۳- سیاست اقتصادی شاه‌عباس مبنی بر خاصه نمودن گیلان، افزایش بار مالیاتی بر مردم و کشاورزان، انحصار ابریشم گیلان در دست شاه، و ظلم و ستم بیش از حد دیوانیان در گیلان بر مردم و برقراری تحمیلات و مالیات‌های گزاف بر روستاییان، و عدم رسیدگی دولت به اوضاع پریشان آنها، همه موجب بروز نارضایتی و خشم توده مردم شد و آنها نیز به قصد تغییر شرایط موجود به نفع خویش و دستیابی به مال و اموالی که در تصرف دیوانیان بود و آن را حق خود می‌پنداشتند، وارد قیام شدند و به سرعت یک قیام اجتماعی علیه دولت صفوی و نظام اقتصادی حاکم شکل گرفت که عمده مناطق گیلان را در بر گرفت.

درگزارشهای مورخان به این انگیزه‌های دوگانه شرکت‌کنندگان در قیام یعنی ملاکین و خوانین قدیمی، و توده مردم به نحوی اشاره شده است. ملاعبدالفتاح فومنی

در علت بروز قیام آورده است: «چون زمان وزارت اصلاص بیگ و پسرش اسماعیل بیگ، و میرزا تقی اصفهانی و میرزا عبدالله قزوینی، مدت هفده سال در گیلان بیه‌پس امتداد یافته بود، مردم از طول زمان وزارت ایشان و ظلم و عدوان به تنگ آمده و از تحکیمات ملازمان و منصوبان، رعایا ظلم‌ها دیده و ستم‌ها کشیده بودند، و از تحمیلات و اطلاعات بی‌ملاحظه ناموجه بی‌وجه ایشان، جمع کثیری از مستأجران و تحویلداران و کدخدایان و رعایا، متواری گشته، در زی اختفا می‌گردیدند، و هر چند به اردو رفته، حالات خود را عرض می‌کردند، بهبودی نمی‌دیدند و مدت پنجاه سال نیز مصروف شده بود و فتنه و فتور گیلان برطرف گردیده و ارباب داعیه نیز در کمین فرصت نشسته، منتظر فرصت می‌بودند. موافق اقتضای فلکی، چون گیلانیان به حکام سابق خود در ایام ظهور سلاطین صفوی، معادات ورزیده و نفاق در گیلان شیوع یافته و حکام سابق بنا بر شامت مخالفت گیلان مستأصل شده بودند، و بزه حکام سابق در گردن اهل گیلانات مانده... [لذا پس از مرگ شاه‌عباس] جمعی دیگر به گمان فرصت از کنج اختفا به در جسته... کالنجار سلطان را عادلشاه لقب دادند» (۱۷ / صص ۲۶۲-۱۶۱) و قیام کردند.

۴- پیروزی‌های اولیه نیروهای غریب‌شاه و غارت اموال و دارایی‌های دیوانیان و تحویلداران و کلاتران و انبارهای دولتی که بر اثر غافلگیری مأموران دولتی به انجام رسید خود در وسعت دامنه قیام و تحریک و تهییج شورشیان مؤثر بود. کم‌سن و سالی اسماعیل بیگ وزیر در گیلان و اختلاف نظر متابعان وی و عدم تدبیر و درایت کافی در چگونگی مقابله با قیام‌کنندگان، موجب شد که کار از دست دولتیان بیرون رود و مردم نیز به رغبت یا اکراه به نیروهای غریب‌شاه پیوستند و شورش گسترده شد به گونه‌ای که در ابتدای امر، نیروهای مقابله‌گر، توان رویارویی با شورشیان را نداشتند.

آغاز قیام

پس از آنکه اورنگ سلطنت صفویه در ۱۰۳۸ ه. ق. به دست سام میرزا معروف به شاه‌صفی، نوه و جانشین شاه‌عباس اول قرار گرفت، اولین حادثه‌ای که وی با آن مواجه شد، شورش مردم گیلان بود که به شورش یا قیام غریب‌شاه معروف است. این حادثه را به لحاظ اهمیت از نظر واقعه‌نگاری و اینکه در آغاز سلطنت شاه جدید اتفاق افتاد، مورخان عصر شاه‌صفی شرح داده‌اند. اگر چه عبارات آنها درباره قیام‌کنندگان بسیار تند و

زنده است. بر اساس این گزارشها می‌توان کیفیت شروع قیام و گسترش دامنه آن و فرجام قیام را که به شکست منجر شد ترسیم نمود.

قیام از آنجا آغاز شد که عده‌ای از حکام و ملاکین گیلانی چون: عنایت‌خان لشته‌نشایی، سلطان ابوسعید چیک، کربلایی محمد گوکه، کوله محمدخان کوچصفهانی، جوت شاه‌مراد گیلوایی، محمدبیک پسر شاه‌مراد، شیرزادبیک کسیمی، آتش‌باز خشک بیجاری و جمعی دیگر که در خفا می‌زیستند، به گمان موقعیت مناسب به واسطه درگذشت شاه‌عباس، کالنجار سلطان پسر جمشیدخان رشتی را به سلطنت برگزیدند و او را «عادلشاه» نامیدند (همان / ص ۲۶۲). جمشیدخان از خوانین بیه‌پس گیلان بود که در زمان شاه‌عباس سرنگون شده بود. پسرش کالنجار که اینک به شاهی برگزیده شده بود، پس از مرگ پدر تولد یافت و تا مرگ شاه‌عباس در خفا می‌زیست. بزرگان مزبور، پس از این اقدام، حرکت خویش را آشکار کرده و در شهرها و نواحی گیلان به ایجاد شورش پرداختند. آنها ابتدا اموال کالانتر لاهیجان را غارت کرده و سپس به غارت و قتل بسیاری دست زدند. پس از اینکه شورش دامنه یافت، لشکر عادلشاه (غریب‌شاه) به هر جا که وارد می‌شد با نواختن نقاره بر شور و هیجان مردم می‌افزود تا آنکه به زودی جمعیت کثیری - حدود سی هزار نفر - به گرد او جمع شدند. قصد وی تسخیر کل گیلانات از بیه‌پس و بیه‌پس و حتی تمامی ملک دارالمرز و رستم‌دار بود. شورشیان در بیستم شعبان ۱۰۳۸ ه. ق توانستند شهر رشت را تصرف نمایند. در آن ایام وزارت رشت با میرزا اسماعیل فرزند اصلان بیک بود. وزیر مذکور با جمعی از ملازمان خود در برابر نیروهای غریب‌شاه صف‌آرای گشت و از گرگین سلطان حاکم گسکر نیز کمک خواست. او سپاهی به مدد حاکم رشت فرستاد، ولی نیروهای مدافع کاری از پیش نبردند. با فرار حاکم رشت، غریب‌شاه (عادلشاه) وارد رشت شد و کلیه ابریشمی را که به‌عنوان مالیات از گیلان وصول شده و در رشت انبار گشته بود و ارزش آن بالغ بر سیصد هزار تومان می‌شد به‌دست آورد (همان / صص ۲۶۵-۲۶۳ و ۲ / صص ۱۶-۱۵).

در گزارشهای رسمی آمده است که «گیلانیان از وخامت عاقبت اندیشه ناکرده دست به تاراج و تالان قصبه برآورده، مبلغ‌های کلی از مال سرکار خاصه و تجار و عجزه و مساکین و رعایا و زیردستان برده، جمع کثیر به قتل آوردند و بعد از اخذ غنائم و قسمت در میان ملازمان خود به‌خاطر جمع روی توجه به جانب لاهیجان نهادند.» (۱۹ / ص ۵۰).

نیروهای غریب‌شاه پس از رشت عازم فومن شده و چون اهالی فومن خود را تسلیم کردند از غارت آن شهر خودداری کردند. لشت‌نشا نیز که به‌دست غریب‌شاه افتاده بود غارت گشت، ولی در همین زمان به اهالی لشت‌نشا خبر رسید که میرزا عبدالله (فرزند خواجه علی‌شاه اصفهانی) که به وزارت لاهیجان اشتغال داشت از بیرامقلی سلطان میرصوفی و حیدر سلطان قویله حصارلو حاکم تنکابن کمک خواسته و قصد حمله به لشت‌نشا را دارد. نیروهای لشت‌نشا که در اردوی غریب‌شاه بودند از این خبر ترسیده و قصد بازگشت به آنجا را داشتند. غریب‌شاه پس از شنیدن خبر مزبور، سپاه را از فومن عازم لشت‌نشا نمود تا به لاهیجان رود.

در همین حال ساروخان حاکم آستارا که به کمک گرگین سلطان حاکم گسگر آمده بود به جانب رشت که هنوز غریب‌شاه از آنجا به قصد لاهیجان حرکت نکرده بود تاخت. پیرمحمود پیربازاری که نایب غریب‌شاه بود وقتی حرکت آنها را به جانب رشت دید گریخت و سپاهیان او متفرق شدند. نیروهای دولتی به رشت آمده و شهر را غارت کردند و سپس به سپاه رودبار رفته و شروع به مذاکره برای دفع غریب‌شاه کردند.

در پیشروی به سمت لاهیجان چون خبر عبور لشکر «پیر شور و شر غریب‌شاه» از آب سفیدرود به مدافعان (مانند حیدر سلطان و بیرامقلی سلطان و ملازمان و نفرات قشون آنها) می‌رسد، آنان درنگ را جایز نمی‌دانند و آنچه اسباب و اموال سرکار خاصه و تجار روس که در قلعه مضبوط بود برمی‌دارند و به قصبه دیلمان عقب‌نشینی می‌کنند. میرزا عبدالله وزیر و میرمراد کلاتر بعد از وقوع فرار صوفیان و رفتن ملازمان حیدر سلطان، ناچار شهر و قلعه را با اموال و اسباب خود رها کرده و از مهلکه بیرون می‌روند. غریب‌شاه از این واقعه مسرور گشت و به‌راحتی وارد لاهیجان شد و در کنار سفیدرود، کیا فریدون‌چیک از او استقبال کرد. وی پس از سه روز توقف در لاهیجان متوجه رانکوه و تنکابن گشت. توجه او به تنکابن در پی نامه‌ای بود که مردم آنجا بدو نوشتند و نسبت به زجر و سختی‌هایی که متحمل شده بودند از او کمک خواستند. لذا غریب‌شاه با سپاه خود عازم تنکابن شد، لیکن با مقاومت حیدر سلطان قویله حصارلو مواجه شد و شبانه از اردو فرار کرد و به جانب لاهیجان تاخت و لشکرش را به جانب لنگرود راهی کرد که در مواجهه با نیروهای حیدر سلطان گروهی کثیر به قتل رسیدند. غریب‌شاه از لنگرود به جانب لاهیجان فرار کرد، ولی در نزدیکی لاهیجان با لشکر میرمراد و بهرام قلی سلطان

صوفی برخورد کرد. ناچار از راه آستانه اشرفیه روانه لشت نشا شد و جمعی از سران لشکر و نیروهای او در لاهیجان از بین رفتند (۱۷ / صص ۲۷۴-۲۶۳ و ۱۹ / صص ۵۲-۵۰).

فرجام قیام

با دامنه یافتن این شورش در گیلان و پیروزی‌های اولیه غریب‌شاه و رسیدن اخبار آن به دربار شاه صفی، وی مصمم شد که با شدت این غایله را خاتمه دهد. از این‌رو، ساروخان طالش حاکم آستارا را مأمور کرد تا با کمک گرگین سلطان حاکم گسگر و محمدی‌خان حاکم کهدم به دفع غریب‌شاه پردازد. سرانجام در محل کوچصفهان از توابع رشت بین دو گروه درگیری رخ داد و شکست بر نیروهای غریب‌شاه افتاد و «آن مخذولان همچون شغال از پیش شیران بیشه هیجاگریزان شده [پناه] به جنگل‌ها بردند و جنود ظفر ورود، آن بی‌عاقبتان را تعاقب نموده از کوچصفهان تا لشته‌نشا که قریب به چهار فرسخ است در قتل و اسر و سبی آن جماعت تقصیر نکردند.» (۱۹ / ص ۵۳).

بدین ترتیب این شورش با خشونت و کشتار قیام‌کنندگان سرکوب شد. عدد کشته‌ها را تا ۸۰۰۰ نفر ذکر کرده‌اند. کسافریدون سپهسالار غریب‌شاه، کشته شد و کربلایی محمدکو وزیر و مشاور شورشیان و عنایت رحمت از سرکردگان سپاه و برادر او محمد زمان بیگ و غریب‌شاه که در جنگل‌ها پناه گرفته بودند به دست نیروهای دولتی افتادند. ساروخان آنها را به اصفهان به دربار شاه صفی فرستاد. شاه صفی با تمام فتنه و آشوبی که غریب‌شاه به پا کرده بود، ابتدا قصد بخشش او را داشت، ولی بنا به تحریک اطرافیان تصمیم به قتل او گرفت (همان / صص ۵۳-۵۲ و ۱۷ / صص ۲۸۱-۲۷۵ و ۹ / صص ۲۳۷-۲۳۶). قبل از اجرای اعدام، در عمارت عالی قاپو جشن بزرگی ترتیب داده شد و مردم اجتماع کردند. سپس مدتی غریب‌شاه را زجر دادند. از جمله پاهای او را نعل کردند و «حسب الامر فک اسفل او را سوراخ نموده» در جلوی دیدگان جمعیت نظاره‌گر بر بالای قیق در میدان [نقش جهان] اصفهان آویزان کرده و تیرباران نمودند. ملازمان او را نیز به قتل آوردند «و از بیم آن سیاست، فتنه خواب آلوده باز به خواب رفت و امنیت از کار رفته قامت استقامت برافراشت» (۱۷ / ص ۲۸۱ و ۱۹ / ص ۵۴).

اولتاریوس که چندین سال پس از وقوع این حادثه آن را گزارش کرده، در کیفیت دستگیری و قتل غریب‌شاه می‌گوید که پس از دستگیری «پالهنگ و زنجیر بر دستها و

دوش او گذاشتند و در این حالت سوار بر الاغش کردند و با عده‌ای فواحش به عنوان ملتزم رکاب که عقب و جلوی او حرکت می‌کردند، نزد شاه‌صفی بردند. شاه‌صفی دستور داد تا چهار دست و پای غریب‌شاه را مانند اسب و الاغ نعل زدند و به او گفت در سرزمین گیلان که خاکش مرطوب و نرم است بدون نعل راه می‌رفتی، ولی در اینجا که زمین سفت است باید تو را نعل کنند که بتوانی راه بروی. سه چهار روز تمام غریب‌شاه را در حضور شاه‌صفی به انواع و اقسام وسایل شکنجه می‌کردند و در روز چهارم او را به میدان شاه بردند و به بالای ستون و تیر وسط میدان کشیدند و هدف تیر و گلوله قرار دادند، بدین ترتیب که شاه صفی خودش نخستین تیر را به طرف او رها کرد و بعد به اطرافیان‌ش گفت: هر کس مرا دوست داشته باشد تیری به سوی این خائن خواهد انداخت. همه کمانهای خود را کشیده و آنگذر تیر بر بدن غریب‌شاه زدند که جسد او بر بالای ستون مشبک شد. سه روز تمام این جسد بالای ستون باقی ماند و بعد آن را پایین کشیده و به خاک سپردند» (۵ / ص ۵۹۵).

پس از فرو خوابیدن قیام غریب‌شاه، اطرافیان او همه به فجیع‌ترین وضعی کشته شدند. حسب الامر شاه صفی اهالی گیلان (که در منطقه میان مازندران و گسگر سکونت داشتند) به کلی خلع سلاح شدند و حتی شمشیرها و تیر و کمان و زوبین را از آنها گرفتند و فقط داسی که برای درو کردن و بریدن چوب به کار می‌رفت برای آنان باقی گذاشتند. لکن طالشی‌ها را که بین گسگر و آستارا ساکن بودند و به قلع و قمع لشکر غریب‌شاه کمک کرده بودند خلع سلاح نکرده و به آنها اجازه دادند که سلاح داشته باشند.

شاه صفی که بر اثر این قیام، از روحیات مردم مرعوب شده بود به ساروخان حکم کرد که مردم «گیلان را استمالت داده، از تقصیرات و زلات ایشان گذشته رقم عفو بر جراید جرایم ایشان کشیدیم» (۱۹ / ص ۵۳ و ۲ / ص ۱۸) و ساروخان نیز دستور داد تا «هر کس از لشکریان اسیر و برده داشته باشند به تصدق فرق اشرف اقدس مستخلص سازند». لشکریان همه اسیران را آزاد نمودند تا روانه خانه‌های خود گردند و برای استواری دولت ابد مدت (صفوی) دعا کنند (۱۷ / ص ۲۸۰).

در طی این جنگ و پیروزی «ساروخان» حاکم آستارا که از خود دلاوری و شجاعت زیادی نشان داده بود مورد عنایت و تشویق خاص شاه صفی قرار گرفت، لیکن بهرام (بیرام) قلی سلطان صوفی به دلیل بی‌رحمی و شقاوتی که نسبت به مردم انجام داده

بود و به جهت قصوری که در جریان برخورد با غریب‌شاه از وی صادر شده بود از کار حکومت دیلمان عزل و به جای او آدم سلطان (ادهم بیگ) گرجی یوزباشی غلامان به حکومت دیلمان و رانکوه منصوب گشت (همان / ص ۲۸۵ و ۱۹ / ص ۵۳).

شاه صفی در همان سال (ربیع‌الآخر ۱۰۳۸ ه. ق) «بنا بر رشد و کاردانی و اعتماد مهم دیوانی و رفاهیت حال رعایا و صلاح حال برابرا»، میرزا محمدتقی وزیر مازندران را برای اداره گیلان برگزید و وزارت کل گیلانات را ضمیمه مازندران نمود و اداره آن ولایت را به وی سپرد. همچنین وی مأموریت یافت تا اموال خاصه شریفه و سایر اجناسی را که در زمان «فتور غریب‌شاه» به تاراج رفته بود، با تفحص و جست‌وجو از دارندگان آن وصول نماید (۲ / ص ۱۸ و ۱۹ / ص ۷۰).

بر اثر این قیام زیان خزانه شاهی و بزرگان به ۳۰۰ هزار تومان بالغ گشت و مأموران شاهی کوشیدند این خسارت را جبران کنند و از کسانی که در نهب و غارت ابارها مظنون شده بودند به زور شکنجه پول می‌گرفتند (۱۷ / صص ۲۸۴-۲۸۲).

غریب‌شاه یا عادلشاه

برخی از نویسندگان عصر صفوی عادلشاه را همان غریب‌شاه می‌دانند و برخی دیگر آنها را دو نفر ذکر کرده که هر دو در دوره شاه صفی در گیلان قیام کرده‌اند. عبدالفتاح فومنی که از اهالی گیلان است، «عادلشاه» را لقب همان کائنچار سلطان پسر جمشیدخان می‌داند که سالها در لباس فقر و فنا و گمنامی و ناکامی به سر می‌برد و عده‌ای از بزرگان محلی گیلان او را به این لقب موسوم ساخته و به سلطنت برداشتند. سپس به خانه پیر شمس گل گیلوایی که به اعتقاد آنها شیخ زمان بود آمده، کمر او را بستند و بر اسب نشانده و نقاره به نام او زدند. به اعتقاد وی همین عادلشاه را عراقیان و قزلباشان غریب‌شاه می‌گفتند (همان / ص ۲۶۱-۲۶۰ و ...). بنابراین در نوشته فومنی، عادلشاه و غریب‌شاه یک شخصیت است که با دو لقب شهرت یافته است.

لیکن در برخی از این متون آمده است که پس از قتل غریب‌شاه، عده‌ای که هنوز متنبه نشده بودند شخص دیگری را به ادعای برادری غریب‌شاه یا نبیره جمشیدخان، عادلشاه نام نهادند و «اراده بغی و طغیان» داشتند. اما قبل از هر گونه اقدام، میرزاتقی وزیر مازندران و گیلان مشهور به ساروتقی از محل اختفای آنها اطلاع یافت و پس از

دست یافتن بر آنان «آن بی‌عاقبت بی‌سعادت را با فتنه‌انگیزان بی‌خرد به نهانخانهٔ عدم فرستادند و آتش فتنهٔ آن ولایت به زلال اقبال همایون خاقانی انطفاء...» (۲ / ص ۱۸) پذیرفت و آرامش به گیلان برگشت.

در تاریخ ملاکمال (۷ / ص ۲۱) هم شرح واقعه طوری بیان شده که عادلشاه شخص دیگری غیر از غریب‌شاه است.

رضاقلی خان هدایت که بعدها از این حادثه یاد کرده نیز این دو «فتنه» را از دو شخص می‌داند و می‌گوید: «... عجیب‌تر از این قضیهٔ عادلشاه است که گیلانیان شخص دیگری به دست آوردند و او را عادلشاه برادر غریب‌شاه خواندند و او نیز به دست آمده سفاهت آن قوم آشکارا شد.» (۲۴ / ج ۸ / ص ۴۴۰) در منتظم ناصری نیز آمده است «... در سنهٔ ۱۰۳۸ فتنهٔ دیگری در گیلان بر پا شد و آن این است... چون غریب‌شاه... در اصفهان در میدان نقش جهان به دیار عدم فرستاده شد بعد از او گیلانیان، دیگری را به دست آورده او را عادلشاه برادر غریب‌شاه خواندند و او نیز گرفتار و نابود گردید و این دو واقعه در عصر شاه‌صفی بوده است.» (۳ / ص ۱۴۶).

به نظر می‌رسد قول عبدالفتاح فومنی را بتوان به دلایلی ارجح دانست. زیرا قول مورخان بعدی که از منابع عصر صفوی بویژه نوشتهٔ اسکندر بیک ترکمان (در ذیل عالم‌آرای عباسی) برداشت شده، به دلیل بُعد زمانی و مکانی با واقعه نمی‌تواند مبنای قضاوت و اظهار نظر قرار گیرد، مانند نقل قول اعتمادالسلطنه و رضاقلی خان هدایت که از مورخان دورهٔ قاجاریه به شمار می‌روند. اسکندر بیک ترکمان که این مورخان از او نقل کرده‌اند نیز اثر خود را بعد از وقوع حادثه و به عنوان ذیلی بر تاریخ عالم‌آرای عباسی نگاشته و با بعد مکانی که با حادثه داشته، شاهد عینی آن نبوده و نوشتهٔ وی مبتنی بر مسموعات بوده است. چون سرزمین گیلانات در عصر صفویه همواره ناآرام و محل بروز شورشهای پی‌درپی بوده و کالنجار سلطان شخصیت اصلی این قیام به هر دو لقب: غریب‌شاه و عادلشاه اشتهاار یافته بود، این مورخ، دو شخصیت جداگانه را از آن مراد کرده است. شاید هم بزرگ‌نمایی از اقدامات ساروتقی، اعتمادالدوله بعدی شاه‌صفی، بوده که در سرکوب این شورش نقش داشته است. اما عبدالفتاح فومنی از نظر زمانی و مکانی به حادثه نزدیک بوده و از شاهدان عینی این قیام و دیگر وقایع گیلانات در عصر صفویه می‌باشد. وی از وقایع‌نگاران رسمی صفویه نبوده، بلکه اثر او یک تاریخ محلی

است و قصد مؤلف از نگارش تاریخ گیلان، ابتدا آن بوده که «قضیه مذکوره [غریب‌شاه] را به نوعی که سانس شده بود، تألیف نماید» (۱۷ / ص ۵). لیکن سپس دیگر وقایع قبل از آن را نیز به نگارش در می‌آورد. از این نظر، اعتبار سخن او از دیگران بیشتر است. بنابراین غریب‌شاه همان کالنجار سلطان رشتی بوده که مردم گیلان به دلیل ظلم و اجحافات عمال و دیوانیان صفویه در آن ایالت، او را عادلشاه لقب دادند، بدان امید که از ستم و بی‌عدالتی موجود رهایی یابند. اما در نظر دولتیان به غریب‌شاه اشتها یافت، چرا که او پیش از آن، قدرت خود را بر اثر تسلط شاه‌عباس بر گیلان از دست داده بود و در غربت و گمنامی به سر می‌برد.

نگرش مورخان رسمی درباره قیام

مورخان عهد صفوی حتی نویسندگانی از اهل گیلان، از غریب‌شاه و مردمی که در قیام او شرکت داشتند با عناوین و عبارات زننده‌ای یاد کرده‌اند که نشان از دشمنی و نفرت دولتیان از این شورش دارد. از شخص غریب‌شاه با صفاتی چون: مجهول، بیچاره، بی‌کس، بازیچه غریب، بی‌عاقبت، سفیه نادان، روسیاه ابله، مخدول، شارع امنیت و بدفعال (۱۹ / صص ۵۲، ۵۴ و ۹ / صص ۲۳۶ و ۱۴ / صص ۲۱۰ و ۲ / صص ۱۶ و ۲۴ / صص ۴۳۹) یاد کرده‌اند و در هویت او یعنی انتساب به فرزندی جمشیدخان اختلاف نموده‌اند. محمد معصوم اصفهانی می‌گوید: «شخص مجهول‌القدری را به اعتبار آنکه پسر جمشیدخان است موسوم به غریب‌شاه نموده...» (۱۹ / ص ۵۰)، اسکندریک نیز می‌نویسد: «شخصی را به پسری جمشیدخان موسوم نموده...» (۱ / ص ۱۵) و اعتمادالسلطنه او را «شخصی مجهول که ادعا کرده از نواده حکمرانان قدیم گیلانم...» (۲ / ج ۲ / ص ۱۴۶) معرفی کرده است. رضاقلی خان هدایت هم در حوادث سال ۱۰۳۸ ه. ق از «فتنه گیلان» یاد می‌کند که «مجهولی به دست آوردند و گفتند پسر جمشیدخان والی بیه‌پس [است] و مخفی بوده کنون ظهور نموده و آن بیچاره را غریب‌شاه نام کردند و گیلانیان ساده‌لوح گرد او را گرفته شاه‌بازی آغاز نهادند. مجملاً سی‌هزار کس بر اطراف آن بی‌کس اجتماع کرده هر یک به حکومت دیاری نامزد شدند.» (۲۴ / ج ۸ / ص ۴۳۹).

از اصل قیام با تعابیر: فتنه و سانحه، فساد و شورش، عصیان و طغیان، شاه‌بازی، لعب عجیب، دولت روباه صولت و غیره یاد شده و قیام‌کنندگان را با عناوین: اشرار و

بی‌دولتان لثام، ارباب ضلال، گروه لثام، سفیهان ناقص خرد سبک عقل، جمعی پریشان و قومی بی‌نام و نشان، اجامره و اوباش، لشکر بلاظفر اجامره، اهل فساد و جنود شیطان، تابعان گمراه، مخدولان، شوریده‌بختان سفیه و غیره توصیف کرده‌اند. (همان و ۱۷ / صص ۲۸۰-۲۶۳).

ذکر عباراتی از نوشته‌های این مورخان درباره قیام غریب‌شاه منعکس‌کننده دیدگاه مورخان رسمی نسبت به چنین قیام‌هایی است که در مخالفت با نظام حاکم به وقوع می‌پیوست و طبیعی است که دستیابی به حقیقت این‌گونه حرکتها بر اساس گزارشهای جانبدارانه از دولت صفوی تا حدی مشکل است.

یکی از این واقعه‌نگاران رسمی در بیان این حادثه می‌نویسد: «جمعی از مردم گیلان که به سمت کم‌عقلی و صفت نادانی ضرب‌المثل اهل جهان‌اند، چون از قضیه ناگزیر حضرت غفران پناهی آگاه گشتند بر سر آرزویی که از دیرباز تخمیر وجود ایشان بود رفته شخص مجهول‌القدری را به اعتبار آنکه پسر جمشیدخان است موسوم به غریب‌شاه نموده به مسند حکومت آن دیار نشاندند غاشیه اطاعتش بر دوش کشیدند و در اندک فرصتی جمعی کثیر و جمی غفیر در سلک ملازمان و جانسپارانش منتظم گشته شورش و فساد آغاز نهادند و از قصبه لشته‌نشا... که همیشه معدن و منبع مردم شیطان‌سیرت شیاطین سریرت بوده... به عزم تاراج بلده رشت... متوجه شدند.» (۱۹ / ص ۵۰).

در گزارش مورخ دیگری آمده است: «جمعی از شوریده‌بختان سفیه گیلانی بغی و فساد و طغیان ورزیده شخصی را... به روی کار آورده غریب‌شاه نام نهاده دستاویز خود ساختند و جمعی کثیر از اشرار و بی‌دولتان لثام و فتنه‌انگیزان بی‌عاقبت نکوهیده فرجام بر سر او جمعیت نموده و برهمزن هنگامه عافیت خلق آن دیار گشتند... و جمهور مقیمان لشته‌نشا که همیشه فتنه‌انگیز و واقعه‌طلب‌اند سر از دریچه عصیان و طغیان برآورده حکومت آن بی‌عاقبت را پذیرفته بر سر او جمعیت نمودند...» (۲ / صص ۱۶-۱۵).

عوامل شکست قیام

در شکست قیام غریب‌شاه علاوه بر عملیات نظامی گسترده شاه‌صفی علیه شورشیان، عوامل دیگری مؤثر بود که به ماهیت خود قیام مربوط می‌شود. از جمله این عوامل، می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

۱- عدم تجانس نیروهای شرکت‌کننده در قیام و دوگانگی اهداف و منافع قیام‌کنندگان. این امر موجب بی‌سرانجامی قیام و عدم انسجام کامل طیفهای شورشی گشت. از نظر ترکیب نیروها، دو دسته عمده در این قیام حضور داشتند یک دسته خوانین، ملاکین و اعقاب سلاله‌های محلی سابق گیلان بودند که بر اثر سیاست شدید تمرکزگرایی شاه‌عباس اول و خاصه شدن گیلان و قرار گرفتن اداره آن به دست وزیر اعزامی از دربار صفویه، به کنج اختفا می‌زیستند، لیکن مترصد فرصتی بودند تا در پی کسب قدرت مجدد در منطقه اقدام نمایند. این بزرگان می‌خواستند از نارضایی روستاییان گیلانی و طالبش علیه مالیاتهای گزافی - که از جانب دولت شاه پس از تبدیل گردیدن گیلان به ملک خاصه وضع شده بود - استفاده کنند برای هدف خود که تصاحب قدرت منطقه‌ای و تشکیل فرمانروایی مستقل در برابر صفویان بود و در این تلاش، داعیه اصلاحات اجتماعی و اقتصادی به نفع رعایا نداشتند. حضور این دسته در قیام، بهره‌گیری از فرصت پیش آمده بر اثر مرگ شاه‌عباس و جلوس شاه صفی و تأمین منافع شخصی خود بود. از این رو، اینان با هدف توده مردم هماهنگی نداشتند و آنگاه که فشار نیروهای حکومت زیاد شد، راه تفرقه در پیش گرفته و هر کس در پی حفظ جان خود، از هدایت قیام دست برداشته و مردم را رها کردند. حتی فرزند^(۴) یکی از ملاکینی که به شورشیان پیوسته بود به ایشان خیانت ورزید و نقشه‌های آنان را به آگاهی ساروخان رسانید. بدین سبب لشکریان شورشی در نبرد کوچصفهان از قشون دولتی شکست خوردند و تعداد زیادی کشته دادند.

وجود تضاد در صنوف شورشیان در تصمیم‌گیری‌های آنان نیز تأثیر می‌گذاشت و شیوه برخورد آنها را با بزرگان و اعیان محلی و یا مصادره اموال متفاوت می‌کرد. با گسترش قیام، روستاییان شورشی مستقلاً عمل می‌کردند و به کالنجار سلطان (غریب‌شاه) و امیران وی کمتر اعتنا می‌نمودند و ملاکینی که در آغاز شورش فعال بودند دیگر وظیفه مهم را در جریان نهضت ایفا نمی‌نمودند.

وقتی در جریان تصرف رشت، شورشیان انبارهای دولتی را شکسته و ۲۰۰ خروار (۵۹ هزار کیلوگرم) ابریشم خام را که مأموران شاه به عنوان مالیات از روستاییان گرفته بودند، میان بینوایان شهرها تقسیم کردند، بعضی از «افراد محترم و نامی عوام الناس» (یعنی قشر متوسط شهری) نزد کالنجار سلطان آمده و استدعا کردند تا وی برای انبارها

اقدامی به عمل آورد و گفتند: «آخر این ابریشم تو را به کار آید.» غریب‌شاه نیز قبول کرد و نیروها را از غارت ابریشم دیوان و تاراج اموال منع نمود. در فومن نیز شورشیان می‌خواستند خانه‌های کلانتر و اعیان محل را آتش بزنند، ولی کالنجار سلطان و سران قیام، مردم را از این کار باز داشتند (۱۷ / صص ۲۶۶-۲۶۵). این موارد نشان از تباین اهداف و دیدگاه‌های توده شورشی و اعیان شرکت‌کننده در این قیام دارد.

۲- نداشتن سازمان و عدم برنامه‌ریزی و نقشه. قیام مردم گیلان بیشتر دستخوش یک شور و احساس عمومی بود و بیشتر به غارت کردن انبارها و خزاین دولتی منجر شد. اعمال روستاییان و مستمندان شهری فقط نتیجه تجلی نارضایتی و نفرت ایشان بود، ولی برنامه و نقشه معین نداشتند.

۳- وفادار ماندن برخی از حکام و اعیان محلی به دولت مرکزی و حمایت مردم برخی از شهرها از قشون اعزامی برای سرکوب غریب‌شاه، در نتیجه عدم همبستگی کامل مردم گیلانات در جریان قیام علیه دولت شاه‌صفی.

۴- خیانت برخی از ملاکین و حکام که در رأس قیام بوده و پیوستن به سپاه مرکزی و بروز گسستگی و پراکندگی در نیروها.

۵- ضعف ابزار و آلات جنگی و تجهیزات شورشیان به گونه‌ای که غالب شرکت‌کنندگان به چوبدستی، چماق و داس و ابزاری از این قبیل مجهز بودند.

۶- قتل عام برخی از شهرها مثل لشته‌نشا و مردم شورشی به‌دست نیروهای دولتی و ایجاد اضطراب و تشویش در میان ساکنان گیلان.

۷- اقدامات شدید نظامی شاه‌صفی در سرکوب شورش با اعزام حکام مختلف و گماشتن ساروتقی در رأس نیروهای اعزامی برای مواجهه با قیام. قیام‌کنندگان از پنج‌سو مورد تهاجم قرار گرفتند. حکام ایالات و شهرهای مجاور گیلان از قبیل ساروخان طالش حاکم آستارا، محمدی خان حاکم کهدم، گرگین سلطان حاکم گسکر، بهرام‌قلی سلطان صوفی حاکم دیلمان، و وزرای گیلانات برای حمله به غریب‌شاه به دستور شاه‌صفی آماده شدند.^(۵) (همان / ص ۲۷۵) «خوانین معظم» با قشون خویش در بخش شورشی «لشته‌نشا» اقامت کردند و زنان و دختران ساکنان آنجا را به بردگی و کنیزی بردند و «هر یک از شورشیان را که دستگیر می‌کردند و یا به نزد ایشان می‌آوردند بدون اینکه رحمی کنند می‌کشتند.» (همان / ص ۲۷۹) و بدین صورت شورش فرو نشانده شد.

نتیجه

قیام غریب‌شاه از یک‌سو برآمده از تمایل حکام و اعیان سرخورده محلی برای رسیدن به قدرت بود که گاه به‌گاه از فرصت‌ها برای نیل به این هدف بهره می‌جستند و از سوی دیگر نتیجه نارضایتی و شدت هیجان مردم فرو دست شهرها و روستاهای گیلان از ستم و فشار مالیاتی و نابسامانی معیشتی و تنگناهای اقتصادی بود. حاصل آن در صورت موفقیت و پیروزی در برابر دولت مرکزی، ایجاد حکومت مستقل در گیلان بود که ضمن بروز تنش و درگیری در میان مدعیان متعدد قدرت بویژه سردمداران قیام، سرنوشت توده مردم (رعایا) در آن، با وجود حاکمیت نظام بزرگ‌مالکی و مناسبات موجود بر روابط تولید، همچنان مبهم و نابسامان باقی می‌ماند. در این فرض، مردم اگر چه از زیر سلطه عمال دولت صفوی بیرون می‌آمدند، لیکن ناگزیر بودند که به حکومت اعیان و بزرگ‌مالکان محلی گردن گذارند.

قیام غریب‌شاه در اصل در صدد نابودی دولت صفوی نبود، بلکه در حد یک شورش محلی دامنه آن بالاگرفت که آن نیز به سرعت متوقف شد. ناهماهنگی اغراض و اهداف قیام‌کنندگان، بروز شکاف بین قدرت‌طلبان و مردم ناراضی و پرشور، نداشتن برنامه و سازماندهی مشخص از درون قیام، و شدت عمل دولت مرکزی در مهار آن، که به قصد جلوگیری از تجزیه ایالت و عدم بروز حوادث مشابه در ایالات دیگر صورت گرفت از برون، به حیات کوتاه آن پایان داد و گیلان همچنان در دوره شاه‌صفی به‌عنوان ایالت «خاصه» باقی ماند.

پی‌نوشت

۱- درباره نامه‌های مبادله شده بین خان احمدخان گیلانی و سلاطین صفوی از شاه طهماسب تا شاه‌عباس اول بنگرید به: نامه‌های خان احمدخان گیلانی، صص ۱۷-۲۴ و ۶۲-۱۰۵.
عبدالحسین نوایی، شاه طهماسب صفوی (مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی)، و شاه‌عباس (مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی)، ج ۱، صص ۱۳۱-۱۱۷.

۲- نقل اسکندربیک در این باره چنین است: «... خواجه حسام‌الدین وکیل خود را از راه شیروان به استانبول نزد خواندگار روم فرستاده به او توسل جسته عرض نموده بود که ولایت گیلان ملک موروثی من است و به طیب نفس پیشکش دودمان آل عثمان می‌نمایم و اگر از شیروان

- فوجی از عساکر رومیه را از راه دریا به لاهیجان فرستند قلعه لاهیجان را به تصرف ایشان می‌دهد...» (۱/ص ۴۴۹) و نیز همین مطلب در *روضه‌الصفای ناصری*، ج ۸، صص ۲۶۱-۲۶۲.
- ۳- اسکندربیک در این باره می‌نویسد: «طایفه روملو دست به قتل و غارت دراز کردند، اکثر بی‌گناهان به آتش گناهکاران سوختند. جمعی کثیر درین قضیه راه عدم پیمودند.» (۱/ص ۵۱۴).
- ۴- این شخص محمدقاسم فرزند شیخ ابراهیم کوچصفهانی بود که از راه تلبیس می‌خواست هر دو طرف را داشته باشد و ظاهراً از طرفداران غریب‌شاه بود. سپس پنهانی از اردوی او جدا شد و خود را به اردوی خوانین اعزامی از جانب شاه صفی رسانید و به خدمت ساروخان رسید و حقایق حالات غریب‌شاه را به آنها بازگو کرد (۱۷/ص ۲۷۶).
- ۵- اولثاریوس از حکام زیر یاد کرده است: ساروخان حاکم آستارا، امیرخان حاکم گسکر، محمدخان حاکم کهدم، حیدر سلطان فوینلو حاکم تنکابن، آدم سلطان گرگین حاکم مازندران. (۵/ص ۵۹۵).

منابع و مأخذ

- ۱- اسکندربیک ترکمان (منشی). *تاریخ عالم‌آرای عباسی*، به اهتمام ایرج افشار، ج ۳، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۰.
- ۲- اسکندربیک ترکمان (منشی) و محمدیوسف مورخ. *ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی*، تصحیح سهیلی خوانساری، چاپخانه اسلامی، تهران، ۱۳۱۷.
- ۳- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان. *تاریخ منتظم ناصری*، ج ۲، تهران، ۱۲۹۹.
- ۴- افوشته‌ای نطنزی، محمود. *تقاوة‌الآثار فی ذکرالآخیار*، به اهتمام احسان اشراقی، چاپ دوم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۳.
- ۵- اولثاریوس، آدم. *سفرنامه اولثاریوس*، ترجمه حسین کردبچه، ج ۲، کتاب برای همه، تهران، ۱۳۶۹.
- ۶- پیگولوسکایا. ن. و. و دیگران. *تاریخ ایران باستان تا پایان سده هیجدهم میلادی*، ترجمه کریم کشاورز، چاپ چهارم، انتشارات پیام، تهران، ۱۳۵۴.
- ۷- *تاریخ ملاکمال*، تصحیح ابراهیم دهگان، اراک، ۱۳۳۴.
- ۸- ثابیان، ذ. *اسناد و نامه‌های تاریخی دوره صفویه*، کتابخانه ابن‌سینا، تهران، ۱۳۴۳.
- ۹- حسینی استرآبادی، حسن. *تاریخ سلطانی از شیخ صفی تا شاه صفی*، به اهتمام احسان اشراقی، چاپ دوم، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۶۶.

- ۱۰- حسینی قمی، قاضی احمد. خلاصه التواریخ، تصحیح احسان اشراقی، ج ۲، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۵۹.
- ۱۱- رازی، امین احمد. هفت اقلیم، ج ۱، تصحیح جواد فاضل، کتابفروشی علمی دادبیه، تهران، بی تا.
- ۱۲- روملو، حسن بیگ. احسن التواریخ، تصحیح عبدالحسین نوایی، انتشارات بابک، تهران، ۱۳۵۷.
- ۱۳- شاردن، ژان. سیاحتنامه، ترجمه محمد عباسی، ج ۸، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۵.
- ۱۴- شاملو، ولی قلی. قصص الخاقانی، تصحیح حسن سادات ناصری، ج ۱، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۱.
- ۱۵- شیرازی نویدی، عبدی بیگ. تکملة الاخبار، تصحیح عبدالحسین نوایی، نشر نی، تهران، ۱۳۶۹.
- ۱۶- فلسفی، نصرالله. زندگانی شاه عباس اول، ج ۳، چاپ چهارم، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۶۹.
- ۱۷- فومنی گیلانی، عبدالفتاح. تاریخ گیلان، تصحیح عطاءالله تدین، کتابفروشی فروغی، تهران، ۱۳۵۳.
- ۱۸- لاهیجی، علی بن شمس الدین. تاریخ خانی، تصحیح منوچهر ستوده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲.
- ۱۹- محمد معصوم بن خواجگی اصفهانی. خلاصه السیر، به کوشش ایرج افشار، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۶۸.
- ۲۰- نامه های خان احمد گیلانی، به کوشش فریدون نوزاد، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، تهران، ۱۳۷۱.
- ۲۱- نوایی، عبدالحسین. شاه طهماسب صفوی (مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی)، انتشارات ارغوان، تهران، ۱۳۶۸.
- ۲۲- نوایی، عبدالحسین. شاه عباس (مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی)، ج ۱، چاپ سوم، انتشارات زرین، تهران، ۱۳۶۷.
- ۲۳- واله اصفهانی، محمدیوسف. خلدبرین، به کوشش میرهاشم محدث، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، تهران، ۱۳۷۲.
- ۲۴- هدایت، رضاقلی خان. روضة الصفا ناصری، ج ۸، انتشارات کتابفروشیهای مرکزی، خیام، پیروز، تهران، ۱۳۳۹.